

## اهمیت عوامل غیر اقتصادی در توسعه:

جامعه از مرحله سنتی به مرحله مقدماتی برای خیز، ظهور افکار و اندیشه‌های نو و ظهور کارآفرینانی (entrepreneurs) را که آماده پذیرش نوآوریها هستند مورد تأکید قرار می‌دهد. پس در اینجا نیز عوامل فرهنگی در تحلیل چگونگی گذر از جامعه سنتی نقش عمده‌ای می‌یابند. سایر اقتصاددانان، از جمله لوییز (Lewis, 1955) و کوزنتز (Kuznets, 1966) نیز در حالی که بر برخی مقوله‌های اقتصادی چون تشکیل سرمایه، مکانیزم بازار، وامثال آن برای توسعه جوامع تأکید داشتند، «به وجود شبکه‌ای تودرتو و پیچیده از نهادهای فرهنگی و اجتماعی واقف شدند که پدیده‌های اقتصادی فوق در اقتصادهای توسعه یافته غرب در بستر چنین نهادهایی قرار داده شده بود.» (Hoogvelt, 1976: 53-54).

## ضرورت تغییر نظام ارزشی جوامع در

## حال توسعه، یا توسعه فرهنگی به منزله

## پیش شرط توسعه:

در تحلیلهای نظریه‌پردازان دوشاخه جامعه شناختی و روانشناختی در مکتب نوسازی، گواين که هر يك به شیوه‌ای خاص عوامل مهم و خطیر در توسعه کشورهای توسعه‌نیافته را توضیح داده و تبیین می‌کند، اما در بطن اکثر آنها این نظر مشترک را می‌توان یافت که مهمترین و خطیرترین عامل، نظام ارزشی مدرن است که توسعه را امکان‌پذیر می‌کند. به بیان دیگر، اگر بخش عمده‌ای از توسعه فرهنگی را استقرار ارزشها، هنجارها و ایستارهای سودمند و ضروری برای توسعه در سطحی فراگیر در کل جامعه و درونی شدن آنها در اکثریت اعضای جامعه بدانیم، می‌توان گفت که مکتب نوسازی تغییر نظام ارزشی، یا به عبارتی توسعه فرهنگی، را پیش شرط توسعه می‌داند. البته در بخش روانشناختی مکتب

در خصوص بند چهارم از نکات عمده مکتب نوسازی باید گفت که عوامل ذکر شده توسط نظریه‌پردازان نوسازی، به‌عنوان متغیرهای مؤثر در دستیابی به توسعه، در هر سه شاخه اقتصادی، روانشناختی - اجتماعی و جامعه‌شناختی، گواين که هر يك دسته‌ای از عوامل را بیش از سایر عوامل مورد تأکید قرار می‌دادند اما وجه مشترکی میان آنها می‌توان یافت و آن این که برای تغییر و توسعه نمی‌توان تحلیلهای تك علتی ارائه کرد. حتی زمانی که رشد اقتصادی صرف مورد نظر بود، از اوایل دهه ۱۹۵۰ این باور مشترک در بین اندیشمندان رایج شد که عواملی غیر از عوامل اقتصادی می‌توانند مانع توسعه اقتصادی یا هموارکننده راه آن باشند. این امر در انتشار کتاب «جنبه‌های جامعه‌شناختی رشد اقتصادی» در سال ۱۹۶۰، به‌خوبی نمایان است. به عبارت دیگر، گروهی از تحلیلگران رفته‌رفته بر این باور شدند که حتی برای دستیابی به رشد اقتصادی نمی‌توان فقط بر عوامل اقتصادی تکیه کرد. عوامل اقتصادی‌ای چون میزان پس‌اندازها و سرمایه‌گذاریها یا وجود تکنولوژی پیشرفته یا نیروی کار متخصص و ماهر به تنهایی هموارکننده راه توسعه اقتصادی نیستند و عوامل غیراقتصادی از جمله عوامل فرهنگی و اجتماعی و سیاسی نیز می‌توانند موانعی بر سر راه رشد و توسعه اقتصادی ایجاد کنند. «... پس صحبت از شرایط اجتماعی رشد اقتصادی یا موانع غیراقتصادی رشد اقتصادی... [به میان آمد]» (Bernstein, 1971: 143). روستو نیز که در تحلیل خود (Rostow, 1960) از مراحل رشد اقتصادی سخن می‌گوید و بر عوامل اقتصادی و تکنولوژیک متعدد تکیه می‌کند، در توضیح گذار

# مکتب نوسازی و معضل تبیین تغییر و توسعه

دکتر طاهره قادری

بخش دوم

نوسازی نقطه آغاز چنین تحولی افراد هستند؛ افرادی که به علت برخوردار شدن از ویژگیهای شخصیتی - روانشناسانه معین امکان به حرکت درآوردن چرخ توسعه جامعه را دارند (برای مثال مورد مک‌لاند) یا این که رشد برخی خصوصیات روانشناسانه در افراد [برای مثال افزایش همدلی (empathy) از نظر لرنر] موجب هموار کردن راه توسعه می‌شود. اما این تحلیل‌گران ادعا می‌کنند که تغییر و تحولات روانشناسانه مورد نظر آنها در افراد نهایتاً موجب تغییر باورها و ارزشها در سطح وسیعتری در جامعه خواهد بود. یعنی تغییر ارزشها و باورها از سطح افراد آغاز می‌شود تا سرانجام موجب تغییر نظام ارزشی در سطح وسیعتر و کلان شود. در این موارد، ایجاد خصوصیات روانشناسانه فوق، خواه نیاز به موفقیت (need for achievement) باشد یا ایجاد روحیه کارآفرینی (entrepreneurship) یا افزایش ظرفیت همدلی (empathy) همه یا معلول تغییر ارزشها و ایستارها در افراد است (برای مثال در مورد تحلیلهای مک‌لاند و هگن) یا علت تغییر در ارزشها و ایستارهاست (در مورد تحلیل لرنر). پس تغییر نظام ارزشی، در اساس یا در نهایت عامل عمده و خطیر هموارکننده راه توسعه است.

در رابطه با شاخه جامعه‌شناختی نیز بیشتر تحلیلهای بهره‌بردار از تحلیل پارسونز از متغیرهای الگویی انجام شده است. در شاخه جامعه‌شناختی مکتب نوسازی در واقع تالکوت پارسونز بنیان‌گذار تحلیلهای اصلی در این رابطه بود. پارسونز استدلال می‌کرد که ماهیت روابط و نقشهای اجتماعی را می‌توان بنابر پنج نوع جهت‌گیری ارزشی دوسویه تعیین کرد که در آن رابطه پرسشهای مطرح شده به قرار زیر است:

- ۱) آیا انگیزه انجام نقش عاطفی است یا از نظر عاطفی خنثی است؟
  - ۲) آیا انگیزه انجام نقش ناظر به خود کنش‌گراست یا ناظر به جمع است؟
  - ۳) آیا کنش‌گر در تعریف الزامهای نقش خود اصول عام را در نظر می‌گیرد (عام‌گراست) یا در این رابطه اصول خاصی را لحاظ می‌کند (خاص‌گراست)؟
  - ۴) آیا در ارزیابی افراد معیارهای محول حاکم است یا معیارهای اکتسابی؟
  - ۵) آیا دامنه روابط نقش از نظر کارکردی واحد یا خاص است یا پراکنده و متعدد؟ (Parsons, 1951: 58-67).
- پارسونز ادعا می‌کرد که در جوامع سنتی نقشها عاطفی، خاص‌گرا، معتقد به امتیازات محول و دارای دامنه کارکردی پراکنده و متعدد هستند. به عکس، در جوامع مدرن ویژگیهای مقابل آن وجود دارد. عده‌ای از تحلیل‌گران مکتب نوسازی نیز (از جمله لوی و هوزلیتز) با بهره‌گیری از متغیرهای الگویی پارسونز استدلال کردند برای آن که جامعه سنتی به جامعه مدرن تبدیل شود باید متغیرهای الگویی جوامع سنتی به متغیرهای الگویی جوامع مدرن تبدیل شود (Levy, و Hoselitz, 1952). 1960.
- پس همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، از نظر شاخه جامعه‌شناختی مکتب نوسازی نیز تحول در جهت‌گیریهای ارزشی جامعه سنتی عاملی مهم و مؤثر در تبدیل شدن آن به جامعه مدرن است. به بیان دیگر، شرط عمده و ضروری برای توسعه، تحول نظام ارزشی سنتی به نظام ارزشی مدرن است. این همان نکته پنجم از نکات عمده مکتب نوسازی است که در پیش ذکر شد.
- این نکته که مورد تأکید فراوان نظریه‌پردازان

○ از اوایل دهه ۱۹۵۰ این باور در میان اندیشمندان پدید آمد که عواملی غیر از عوامل اقتصادی می‌تواند مانع توسعه اقتصادی یا هموارکننده راه آن باشد: عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و...

که می‌تواند سدّ راه توسعه شود. از همین رو، طبق تحلیلهای مکتب نوسازی در جامعه مدرن مردم ممکن است هنوز دارای سنتهایی باشند، اما به صورت برده سنتها عمل نمی‌کنند و هر سنتی را که بر سر راه پیشرفتشان باشد زیر سؤال می‌برند (Webster, 1990: 50). پس اگر برای مثال آبیاری به شیوه استفاده از قنات یا درمان به کمک طبّ سوزنی نه تنها مانعی بر سر راه توسعه نباشد بلکه در خدمت پیشرفت قرار گیرد، قطعاً کنار گذاشتن این روشهای کشاورزی یا درمان مورد نظر مکتب نوسازی نیست. یا اگر سنت احترام به دانش‌پژوهی از دیرباز تحت تأثیر آیین کنفوسیوس در کشورهای شرق آسیا رواج داشته است و می‌تواند در خدمت توسعه آن کشورها قرار گیرد، مکتب نوسازی در مخالفت با چنین ارزشی سنتی قرار نمی‌گیرد.

پس کدام ارزشها یا عناصر فرهنگی است که به اعتقاد مکتب نوسازی باید جایگزین ارزشهای سنتی شود تا توسعه صورت بگیرد؟ وقتی جوهره و ریشه عناصر ارزشی - فرهنگی‌ای را که استقرار آنها از دید طیف وسیعی از نظریه‌پردازان نوسازی برای توسعه ضروری است بررسی می‌کنیم می‌بینیم غالب آنها از تحلیل وبر از اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری تأثیر پذیرفته‌اند و در واقع قسمت عمده ایستارها و ارزشهایی که مورد نظر طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان نوسازی است همانهاست که وبر آنها را در اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری متبلور می‌داند.<sup>۲</sup> این ارزشها و ایستارها کدامند؟

۱- عقل‌گرایی؛ و از این رو اعتقاد به علم و تکنولوژی، حتی در يك سطح ساده.

۲- حسابگری مبتنی بر عقل و علم در کار و زندگی؛ و از این رو آمادگی برای برنامه‌ریزی

مختلف نوسازی است، حاکی از آن است که ترك الگوهای رفتار سنتی و تسلیم فشار نوسازی شدن موجب تحوّل جامعه سنتی و تبدیل آن به جامعه مدرن می‌شود. تحلیل‌گران مختلف انتقادات فراوانی در رابطه با این موضع مکتب نوسازی، یعنی تقابل سنتها و نوگرایی طرح کرده‌اند (برای مثال ر.ك: Frank, 1969 و Webster, 1990). در این رابطه چنین عنوان شده است که ترك الگوهای رفتار سنتی لزوماً به نفع جوامع در حال توسعه نیست، و این که اساساً نمی‌توان به طور قانع‌کننده استدلال کرد که همه سنتها در تضاد با توسعه هستند. در بسیاری از موارد سنتها را می‌توان با کمی جرح و تعدیل به خدمت توسعه گرفت. با این که بسیاری از شیوه‌ها و روشهای کار و تولید و به طور کلی انجام امور مختلف در جامعه سنتی است و از دیرباز برای جامعه در حال توسعه به جا مانده، اما در واقع با توجه به شرایط خاص جامعه‌ای معین، ممکن است همچنان بهترین شیوه‌ها و روشهای ممکن باشد.

در پاسخ به این گونه انتقادات، هوزلینز یکی از چهره‌های برجسته مکتب نوسازی چنین می‌نویسد که باید بین سنت (tradition) و سنت‌گرایی (traditionalism) تمایز قایل شد. «سنت به آن گنجینه عام آداب و رسوم، ارزشها و نمادها در يك جامعه که از گذشتگان به ارث رسیده اشاره دارد. سنت‌گرایی، از طرف دیگر، به تقدیس چنین آداب و رسوم، ارزشها و نمادها به صرف آن که از گذشته به ارث رسیده‌اند اشاره دارد.» (Etzioni, 1981: 53). سنت به خودی خود لزوماً تناقض یا تباینی با تغییر ندارد، اما آنچه با تغییر و توسعه تباین دارد سنت‌گرایی است؛ یعنی تقدیس سنت به خاطر خود سنت. سنت‌گرایی است

○ مکتب نوسازی، تغییر نظام ارزشی یا به عبارت دیگر توسعه فرهنگی را پیش شرط توسعه می‌داند. البته در بخش روانشناختی مکتب نوسازی، نقطه آغاز چنین تحوّل افراد هستند؛ افرادی که در پرتو برخی ویژگیهای شخصیتی امکان به حرکت درآوردن چرخ توسعه را دارند.

کردن در کار و زندگی.

۳- سخت کوشی مبتنی بر تدبیر و وجود این اعتقاد که با تلاش و تدبیر می‌توان موفق شد؛ و از این رو میل به رقابت و رقابت‌پذیری.

۴- خطرپذیری در چارچوبی حساب شده؛ و از این رو آمادگی پذیرش و تجربه افکار و روشهای نو و توان تطبیق دادن خود با شرایط جدید و پذیرش تغییر را داشتن. به عبارتی چشم به آینده داشتن.

### چرا تحول نظام ارزشی پیش شرط

#### توسعه دانسته شده؟

این که مکتب نوسازی توجّه اندیشمندان را به نظام ارزشی معطوف داشته و بر نقش ارزشها در توسعه تأکید کرده است، گذشته از نقطه ضعفها، بی تردید یکی از نقاط قوت و مثبت مکتب نوسازی است. اما سؤال اساسی این است که چرا مکتب نوسازی تحول نظام ارزشی را پیش شرط عمده توسعه دانسته است؟ در بخشهای پیشین این مقاله گفته شد که نظریه‌های نوسازی از مکتب ساختاری-کارکردی که در واقع یکی از خاستگاههای عمده این نظریه‌ها بود تأثیر پذیرفته بود. همچنین گفته شد که یکی از اصول یا پیش‌فرضهای عمده مکتب ساختاری-کارکردی عبارت است از این که: در هر نظام اجتماعی رابطه بین نظام و خرده نظامها یک رابطه حمایت کارکردی است و این حمایت کارکردی به آن معناست که خرده نظامها باید از نظر ساختاری با یکدیگر سازگار باشند. در واقع این اصل «سازگاری ساختاری» است که تبیین‌کننده تأکید فراوان مکتب نوسازی بر تغییر نظام ارزشی به عنوان پیش شرط توسعه می‌باشد. به گفته هوگولت، هرگونه تصویری که کشورهای کمتر توسعه‌یافته از آینده خود داشتند، این واقعیت انکارناپذیر است که آنها

همه بدون استثناء توسعه اقتصادی را به منزله مهم‌ترین جزء توسعه تلقی می‌کردند (Hoogvelt, 1976). خصوصاً این که دیگر در دهه ۱۹۶۰، به قول مایکل تودارو، «... رفاه ملی تقریباً به صورت معیار جهانی ارزش درآمده بود...» (تودارو، ۱۳۷۰: ۱۳۷) به تعبیر مکتب تکامل‌گرا نیز جامعه‌ای که از نظر اقتصادی و تکنولوژیک پیشرفته‌تر است ظرفیت و توان تطبیقی بالاتری دارد و بنابراین، تکامل یافته‌تر یا توسعه‌یافته‌تر است. به علت اصل «سازگاری ساختاری» برای حفظ تعادل و نظم در یک نظام اجتماعی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باید با یکدیگر هم‌خوانی داشته باشند. پس چون مجموعه عناصر اقتصادی - تکنولوژیک کشورهای توسعه‌یافته مطلوب و مورد توجّه و علاقه کشورهای کمتر توسعه‌یافته بود، «نظریه‌های نوسازی به سادگی سعی در تهیه فهرستی از دیگر خصایص ساختاری کردند که با آن مجموعه عناصر اقتصادی - تکنولوژیک سازگار باشد» (Hoogvelt, 1976: 53). این خصایص در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای توسعه‌یافته غرب جستجو شد و از همین رو بود که راه و جهت توسعه نیز تا حدود زیادی همان راه توسعه کشورهای توسعه‌یافته غربی شناخته شد. پس اگر مجموعه عناصر اقتصادی - تکنولوژیک تا حدودی به کشورهای در حال توسعه منتقل شده بود، آن مجموعه یک جزء ساختاری معین تلقی می‌گشت که دیگر اجزای ساختاری را باید با آن سازگار می‌نمودند. بخش مهمی از این دیگر اجزای ساختاری همان نظام ارزشی جوامع توسعه یافته بود. اما همان‌گونه که هوگولت تحلیل می‌کند در این‌جا نوعی «واژگون‌سازی روش شناختی»

○ کنار گذاشتن الگوهای رفتار سنتی لزوماً به سود جوامع در حال توسعه نیست و نمی‌توان گفت که همه سنتها در تضاد با توسعه است.

(methodological reversal) صورت گرفت. از آن جا که نظریه‌های نوسازی تحول موفقیت‌آمیز کشورهای در حال توسعه و دستیابی آنها به توسعه یافتگی را در گرو اشاعه موفقیت‌آمیز عناصر اقتصادی - تکنولوژیک کشورهای غرب می‌دانستند، با یک واژگون‌سازی روش‌شناختی این گونه استدلال شد که اگر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی موجود در کشورهای در حال توسعه به گونه‌ای سامان داده شود که با آن مجموعه اقتصادی - تکنولوژیک همخوان و سازگار باشد، این امر خود به اشاعه موفقیت‌آمیز مجموعه اقتصادی - تکنولوژیک غرب کمک خواهد کرد (Hoogvelt, 1976: 60). پس، به این ترتیب، تغییر ارزشها به طور عام، به معنی از بین بردن سنت‌گرایی و نه سنتها به خودی خود، با مفهومی که در صفحات پیشین ارائه شد، به منزله پیش شرط توسعه تلقی شد.

### نادیده گرفتن ساختارها، ضعف عمده مکتب نوسازی:

همان‌طور که پیشتر گفته شد، معطوف ساختن نظرها به اهمیت ارزشهای هر جامعه در توسعه آن، یا در سطحی کلی‌تر به بخش غیرمادی نظام فرهنگی یک جامعه، از نقاط مثبت مکتب نوسازی است. اهمیت ارزشهای نیز که مکتب نوسازی در جهت توسعه مورد تأکید قرار می‌دهد، برای مثال، پابندی به نظم، اخلاق کار، وقت‌شناسی، عقل‌گرایی، داشتن پشتکار و اراده موفقیت، آمادگی برای پذیرش نوآوریها و ابداعات و جز آن، قابل نفی نیست. اما در این رابطه یک انتقاد بسیار اساسی به مکتب نوسازی وارد است، و آن این که اشاعه ارزشها بدون ایجاد تحولات و تغییرات ساختاری مرتبط با آن امکان‌پذیر نیست. این اشتباه نظری در تحلیلهای مکتب

نوسازی از همان ضعف اساسی در نظریه‌های نوسازی برمی‌خیزد که پیشتر به آن پرداخته شد؛ این که مکتب نوسازی، تحت تأثیر مکتب ساختاری - کارکردی، قادر به ارائه مکانیزم اصلی تغییر و تحول اجتماعی نیست. از همین رو، این مکتب چنین می‌پندارد که بسط و گسترش ارزشها به گونه‌ای فراگیر در سطح کل جامعه، بدون آن که ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مرتبط تغییر داده شود، امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، گو این که مکتب نوسازی سخن از «سازگاری ساختاری» می‌کند، اما برای تغییر و توسعه، تغییر عناصر ساختاری را کافی می‌بیند نه این که به ساختارها در تمامیت آن بپردازد.<sup>۳</sup> در واقع مکتب نوسازی با اشتباهی روش‌شناختی وجود رابطه همبستگی بین ارزشها و توسعه را به منزله وجود رابطه علی بین این دو تعبیر می‌کند. این مکتب از درک این نکته غافل می‌ماند که ارزشها باید با متن ساختاری‌ای که در آن پدیدار می‌شوند و به وسیله آن شکل می‌گیرند مرتبط شوند. پس تا وقتی چنین متن ساختاری‌ای آماده و مهیا نشود امکان اشاعه و استقرار ارزشها در سطحی گسترده و فراگیر در جامعه وجود نخواهد داشت. برای مثال اگر بخواهیم «رقابت‌پذیری» (یعنی میل به رقابت سالم یا رقابت از طریق برتری جستن در کیفیت ارائه تخصصها، مهارتها، خدمات یا کالاها) را در یک اقتصاد بسته کشاورزی ترویج کنیم، آیا در چنان شرایط ساختاری‌ای امکان موفقیت در این امر وجود دارد؟<sup>۴</sup> آیا آن شرایط ساختاری می‌تواند امکان درک چنین مفهومی را فراهم کند و پذیرای آن باشد؟ آیا می‌توان چنین ارزشی، یا ارزشهایی مانند سخت‌کوشی و نیاز به موفقیت را در ساختارهای اجتماعی‌ای که امتیازات محول به گونه‌ای

○ سنت به گنجینه عام آداب و رسوم، ارزشها و نمادها در یک جامعه که از گذشتگان به ارث رسیده اشاره دارد؛ اما سنت‌گرایی به معنی تقدیس چنین آداب و رسوم، ارزشها و نمادها به صرف آن که از گذشته برجای مانده‌اند می‌باشد.

کاملاً مسلط و فراگیر مبنای توزیع پایگاههای اجتماعی است ترویج و ترغیب کرد؟ آیا می توان اهمیت و ضرورت مشارکت، از جمله مشارکت سیاسی را به منزله یک ارزش تبلیغ و ترویج کرد و در سطح گسترده‌ای در جامعه مستقر ساخت بی آن که ساختارهای اجتماعی و سیاسی مناسب آن در جامعه فراهم شده باشد؟ یا چگونه می توان ارزشها و ایستارهایی چون سعه صدر، مدارا با نظر مخالف، ترجیح مذاکره و مباحثه با مخالفان رأی و عقیده خود به جای تهاجم و پرخاشگری نسبت به آنها را در سطحی فراگیر در یک جامعه ترویج داد پیش از آن که ساختارهای دموکراتیک در جامعه به خوبی استقرار یافته باشد؟ در واقع می توان گفت که بی توجهی به ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ضعف عمده مکتب نوسازی است. این ضعف در تحلیلهای آن دسته از نظریه پردازان نوسازی که تأکید اصلی خود را بر عوامل روانشناختی - اجتماعی می نهند (مک لاند، هیگن و لرنر) و ادعا می کنند که افرادی با ویژگیهای شخصیتی خاص می توانند منشأ توسعه و تحول اجتماعی گردند به خوبی آشکار است. برای مثال، مک لاند از شخصیتهایی سخن به میان می آورد که «نیاز به موفقیت»<sup>۵</sup> (Need for achievement) در آنها در سطح بالایی قرار دارد و به همین دلیل خواهند توانست حرکت چرخ توسعه را سرعت بخشند. او توجه ندارد که چنین شخصیتی فقط در متن ساختاری خاصی می تواند متجلی شود و ادعا می کند که در هر متن ساختاری ای امکان پدیدار شدن و رشد چنین شخصیتی هست.

بطور کلی، «توسعه هم می تواند به منزله فرایند تاریخی تغییر اجتماعی دیده شود که در جریان آن جوامع در طول دوره‌های طولانی

تاریخ متحول می شوند و هم می تواند به مثابه آنچه عاملان فعال (یا کارگزاران) توسعه انجام می دهند: یعنی به منزله کوششهای سنجیده از طرف دولتها، سازمانها و حرکتهای اجتماعی. هر یک از این دو طریق نگاه کردن به این که چگونه توسعه رخ می دهد، تصویر ناقصی ارائه می دهد. هر یک به گونه ای خاص بر «ساختار» و بر «عامل فعال» به عنوان عناصر مبین توسعه تأکید می کنند. (Potter & Thomas, 1992: 133) توسعه جوامع غرب بیشتر از نوع اول بود، یعنی یک فرایند تدریجی تغییر و تحول ساختاری و نه کوششهای سنجیده، عام و فراگیر با برنامه ریزی ناظر به کل جامعه که توسعه را هدف قرار داده باشد. اما توسعه کشورهای در حال توسعه امروز از نوع دوم است. این گفته به آن معنا نیست که در این کشورها تغییر و تحول تاریخی و تدریجی ساختاری صورت نمی گیرد، بلکه به آن معناست که در جهان سوم نقش عام فعال، که ناظر به اهداف توسعه برنامه ریزی کند، عمده تر است. آیا با این گفته، ما نیز به همان نقطه ای رسیده ایم که مکتب نوسازی رسیده بود؟ نه. زیرا عامل فعال وقتی می تواند موفق شود که تلاشهایش با درک درستی از حرکت تحولات ساختاری انجام شود. مکتب نوسازی، برای توسعه فقط بر عامل فعال تأکید می کند (مثل افراد دارای ویژگیهای شخصیتی خاص) و به ساختارها توجهی ندارد. حال آن که، همان گونه که پیشتر گفته شد، استقرار برخی از ارزشها، ایستارها و نگرشها فقط در متن ساختاری سازگار با آن ارزشها امکان پذیر است، و آن چه از اهمیت فراوان برخوردار است درک رابطه متقابل و دوسویه ایست که بین عامل فعال و ساختارهای کلان در جامعه وجود دارد. این ساختارها هم

○ آنچه با تغییر و توسعه  
مباینت دارد سنت گرایی  
است، یعنی ستایش سنت  
بخاطر خود سنت.

modern, 1974.

۳. این نکته باید در راستای بند سوم از الزامهای کارکردی ذکر شده توسط پارسونز برای هر نظام لحاظ شود. مکتب نوسازی از درک این نکته درمی‌ماند که در شرایط انضمامی در کشوری در حال توسعه، هماهنگی داخلی اجزای یک نظام لزوماً خودبه خود تحقق نمی‌یابد.
۴. مایرون وینر در مقدمه کتاب خود بحث مختصری در این ارتباط ارائه کرده است (Myron Weiner, 1966:1-14).
۵. «نیاز به موفقیت» با مفهومی که مک‌لاند در نظر دارد، عبارت است از این که افراد بخواهند بهترین بهره‌برداری را از فرصتها بکنند؛ به آن معنا که بخواهند و تلاش کنند در کمترین زمان و با کمترین هزینه کار مورد نظر را با بهترین کیفیت به انجام برسانند.

### فهرست منابع

#### منبع فارسی:

تودارو، مایکل، (۱۳۷۰) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

#### منابع انگلیسی:

- 1) Abercrombie, N. & Hill, S. & Turner, B. (1984), **Dictionary of Sociology**, Harmondsworth: Penguin.
- 2) Bendix, R. (1967), "Tradition and Modernity Reconsidered"; in **Comparative Studies in Society and History**, Vol. 9, No. 3.
- 3) Bernstein, H. (1971), "Modernisation Theory and the Sociological Study of Development"; **Journal of Development Studies**, Vol. 7, No.2.
- 4) Craib, I. (1992), **Modern Social Theory: From Parsons to Habermas**, London: Harvester Wheatsheaf.
- 5) Eisenstadt, S. N. (1966), **Modernisation: Protest and Change**, Englewood Cliffs, N J: Prentice Hall.
- 6) Etzioni - Halevey, E. (1981), **Social Change; The Advent and Maturation of Modern Society**, London: Routledge & Kegan Paul.
- 7) Frank, A. G. (1966), "The development of

می‌توانند ساختارهای اقتصادی باشند هم ساختارهای سیاسی و هم ساختارهای اجتماعی، که در شرایط متفاوت باید تغییر کنند تا بستر لازم و مناسب برای اشاعه فراگیر ارزشهای مفید و ضروری برای توسعه فراهم آورده شود. از همین‌رو، برای مثال، درحالی که می‌توان در شرایط تاریخی خاصی در یک کشور در حال توسعه از موانع فرهنگی توسعه اقتصادی سخن گفت، در کشور در حال توسعه دیگری ممکن است بتوان از موانع سیاسی یا اقتصادی توسعه فرهنگی سخن به میان آورد.

پرسش بر اهمیت در اینجا این است که ساختارهای کلان جامعه چگونه تغییر می‌کند؟ آیا اساساً تغییرات ساختاری کلان در یک روند تدریجی خودبه‌خودی و خارج از کنترل «عامل فعال» صورت می‌گیرد؟ یا این که تغییرات ساختاری کلان تحت تأثیر عامل فعال قرار دارد؟ اگر چنین است تا چه اندازه و تا کجا «عاملان فعال» می‌توانند بر تغییرات ساختاری تأثیر بگذارند و اساساً «عاملان فعالی» که باید به گونه‌ای سنجیده و برنامه‌ریزی شده تغییرات ساختاری‌ای را ایجاد کنند که در متن آن ارزشهای سودمند برای توسعه اشاعه داده شود کدامند؟ دولت‌ها؟ نخبگان فکری؟ حرکت‌های اجتماعی با هدایت نخبگان فکری؟ سازمانها؟... اینها پرسشهای درخور تأملی است که پرداختن به آنها مجال دیگری می‌طلبد.

### یادداشت‌ها

1. Hoselitz, "Sociological Aspects of economic growth", New York: The Free Press, 1960.
۲. برای بحث مفصل‌تر در مورد ایستارها و ارزشهای مورد نظر رجوع کنید به: Inkeles, A. & Smith, D. H., **Becoming**

○ در جامعه مدرن مردم ممکن است هنوز سنت‌هایی داشته باشند، اما به صورت برده سنت‌ها عمل نمی‌کنند و هر سنتی را که بر سر راه پیشرفتشان باشد زیر سؤال می‌برند.

○ بخش عمده‌ایستارها  
و ارزشهایی که مورد نظر  
طیف گسترده‌ای از  
نظریه پردازان نوسازی  
است، همانهاست که  
ماکس وبر آنها را در اخلاق  
پروتستان و روحیه  
سرمایه‌داری متبلور  
می‌داند.

- the Structure of Societies**, Princeton, N. J. : Princeton University Press.
- 22) Lewis, A. (1955), **The Theory of Economic Growth**, London: Allen & Unwin.
- 23) Mc Clelland, D. (1961), **The Achieving Society**, New York: The Free Press.
- 24) Nisbet, R. (1969), **Social Change and History; Aspects of Western Theory of Development**, New York: Oxford University Press.
- 25) Ohlin, G. (1970), "The Evolution of Aid Doctrine"; in J. Bhagwati & R. S. Eckans (eds.) **Foreign Aid**, Harmonds Worth: Penguin.
- 26) Parsons, T. (1951), **The Social System**, London: Routledge.
- 27) Parsons, T. (1966), **Societies: Evolutionary and Comparative Perspectives**, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice Hall.
- 28) Peet, R. (1991), **Global Capitalism**, London: Routledge.
- 29) Rostow, W. W. (1960). **The Stages of Economic Growth**, London: Cambridge University Press.
- 30) Smelser, N. J. (1963), "Mechanism of Change and Adjustment to Change"; in B. Hoselitz & W. Moore (eds.) **Industrialization and Society**, The Hague: Mouton.
- 31) Thomas, A. & Potter, D. (1992), "Development, Capitalism and the Nation State"; in T. Allen & A. Thomas (eds.) **Poverty and Development in the 1990s**, Oxford: Oxford University Press.
- 32) Weber, M. (1949), **The Methodology of Social Sciences**, Glenco: The Free Press.
- 33) Weber, M. (1970) "The Social Psychology of the World Religions"; in H. Gerth & C. Mills (eds.) **From Max Weber: Essays in Sociology**, London: Routledge & Kegan Paul.
- 34) Webster, A. (1990), **Introduction to the Sociology of Development**, London: Macmillan.
- 35) Weiner, M. (1966), **Modernisation; The Dynamics of Growth**, New York: Basic Books.
- underdevelopment", **Monthly Review**, No.18.
- 8) Frank, A. G. (1969), "Sociology of Development and Underdevelopment of Sociology"; in A. G. Frank, **Latin America: Underdevelopment or Revolution**, London: Monthly Review.
- 9) Giddens, A. (1989), **Sociology**, London: Polity Press.
- 10) Hagen, E. (1962), **On the Theory of Social Change**, Homewood, Illinois: The Free Press.
- 11) Harrison, D. (1991), **The Sociology of Modernisation & Development**, London: Routledge.
- 12) Heine - Geldern, R. (1972), "Cultural Diffusion"; in D. L. Sills (ed.) **International Encyclopedia of the Social Sciences**, Vol. 4, New York: Macmillan and The Free Press, pp. 169-173.
- 13) Hoogvelt, A. M. (1976), **The Sociology of Developing Societies**, London: Routledge.
- 14) Hoselitz, B. (ed.) (1952), **The Progress of Underdeveloped Areas**, Chicago, Illinois: University of Chicago Press.
- 15) Hoselitz, B. (1960), **Sociological Aspects of Economic Growth**, New York: The Free Press.
- 16) Inkeles, A. & Smith, D. H. (1974), **Becoming Modern**, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- 17) Kuznets, S. (1966), **Modern Economic Growths: Findings and Reflections**, New Haven: Yale University Press.
- 18) Larrain, J. (1989), **Theories of Development**, Cambridge: Polity Press.
- 19) Lerner, D. (1958), **The Passing of Traditional Society**, New York: The Free Press.
- 20) Levy, M. (1952), "Some Sources of Vulnerability of the Structures of Relatively Non - Industrialized Societies to those of Highly Industrialized Societies"; in B. Hoselitz (ed.), **The Progress of Underdeveloped Areas**, Chicago, Illinois: University of Chicago Press.
- 21) Levy, M.J. (1966) **Modernisation and**